

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

دلیل چهارم ابی مسلم به نقل از صاحب تفسیر تسنیم

این مطالب و نکاتی که صاحب تفسیر شریف تسنیم از ابو مسلم نقل می کند، فخر رازی به تمام این مطالب پرداخته و شاید مفصل کلام ابومسلم در تفسیر المنار ذکر شده باشد اما مطلب چهارم که ایشان نقل می کنند این است:

ابومسلم می گوید: حقیقت احیا در آیه شریفه «رَبِّ ارْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى»، امر خداست، چون احیا، فعل خدا است و بر حسب آیه «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»^[1] کسی نمی تواند پی به کُنه ارادهی الهی ببرد، زیرا خود آیه «كُنْ فَيَكُونُ» را کسی نمی تواند پی به حقیقتش ببرد، یعنی خداوند تبارک و تعالی می فرمایند: اراده من مثل اراده بشر نیست که اراده کند و بعد از آن مراد آیا محقق بشود یا نشود! بلکه بین ارادهی خدا و مراد، اصلاً تفکیک معنا ندارد.

پس ابومسلم می گوید: احیا فعل خداست، احیا از مصادیق امر خداست و امر خدا نیز ارادهی خداست و ارادهی خدا را هم کسی نمی تواند پی به حقیقتش ببرد؛ بنابراین معنا ندارد که گفته شود که حضرت ابراهیم (علی نبینا و آله و علیه السلام) دنبال این بوده که به کُنه ارادهی خدا برسد و اگر گفته شود حضرت ابراهیم (علیه السلام) دنبال احیای ظاهری بوده که يك مُرده ای، ظاهراً احیا شود، این به معنای این است که حضرت ابراهیم (علیه السلام) دنبال این بوده که پی به ارادهی خداوند ببرد و حال آنکه طبق توضیحاتی که داده شد در اینجا قابلیت پی بردن به کُنه ارادهی خدا برای کسی میسر نیست.

دلیل پنجم ابی مسلم به نقل از صاحب تفسیر تسنیم

مطلب پنجم این است که چنانچه موضوع داستان حضرت ابراهیم (علیه السلام) ذَبْح پرندهگان چهارگانه باشد، با توجه به اینکه وی در فاصله دوری از کوههای چهارگانه قرار داشت و پرندهگان را نیز سر این کوهها گذاشته بوده، در این هنگام چطور حضرت ابراهیم (علیه السلام) با این فاصله دور، کیفیت احیا پرندهگان را مشاهده کرد، برایش دیدنی نبود و نمی توانست کیفیت احیای مردگان را بنگرد، بلکه تنها پرندههای زنده شده را می دید.

نقد دلیل چهارم از دیدگاه صاحب تفسیر تسنیم

ایشان می فرمایند: ارادهی خداوند تبارک و تعالی بر دو نوع است: ذاتی و فعلی، از آن طرف ارادهای که در قرآن و روایات بیشتر از آن صحبت شده ارادهی فعلی است و فعل خدا يك موجود ممکن است، یعنی از ممکنات است و بیرون از ذات خداوند است، برای بندگان خدا فهمیدنی است، در نتیجه حضرت ابراهیم (علیه السلام) نیز دنبال این بوده که فعل خدا را درک کند.

بعبارت دیگر: آن اراده‌ای که انسان نمی‌تواند پی به کُنه او ببرد، اراده‌ی در مقام ذات است و مراد از اراده در آیه شریفه نیز «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»^[2] اراده‌ی ذاتی است، اما اراده‌ی فعلی که در فعل خدا مجسم می‌شود قابل مشاهده است، همین خلقت آسمان و زمین فعل خداست، فعل خدا از ممکنات است و انسان می‌تواند ببیند و پی بردن به آن اشکالی ندارد و حضرت ابراهیم (علیه السلام) نیز دنبال فهم فعل خدا بوده نه ذات خدا.

نقد دلیل پنجم از دیدگاه صاحب تفسیر تسنیم

چون حضرت ابراهیم (علیه السلام) بر طبق آیه‌ی «فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»^[3] به مقام رؤیت ملکوت، بار یافته بود لذا هیچ مانعی برای رؤیت ملکوتی وی نبود و قرار گرفتن پرندگان بر بالای کوه، نمی‌تواند مانع از رؤیت حضرت ابراهیم (علیه السلام) بشود زیرا زمان و مکان و دوری و نزدیکی، در عالم ملک راه دارد نه در عالم ملکوت، بعد تشبیه می‌کنند می‌گویند: همان گونه که دم حضرت مسیح با اذن خدا سبب پیدایش حیات می‌شود ندای حضرت ابراهیم نیز می‌تواند به اذن خدا همان کار را انجام دهد.^[4]

پذیرش و نقد پاسخ صاحب تفسیر تسنیم نسبت به کلام ابی مسلم

راجع به دلیل چهارم فرمایش ایشان تمام است، یعنی حضرت ابراهیم (علیه السلام) دنبال اراده‌ی ذاتی خدا نبوده، زیرا همانگونه که انسان نمی‌تواند پی به کنه ذات باری تعالی ببرد، نمی‌تواند پی به کنه اراده‌ی ذات نیز ببرد. پس حضرت ابراهیم (علیه السلام) دنبال فعل خدا بود، می‌خواست فعل خدا را ببیند.

فقط در عبارات ایشان مقداری اختلاف و تهافت وجود دارد و آن این است که: از يك طرف می‌فرمایند: حضرت ابراهیم (علیه السلام) دنبال کشف فعل خدا بود و از طرف دیگر خود ایشان قبلاً فرمودند: حضرت ابراهیم (علیه السلام) خودش مظهر یا محیی شده و ایشان به اذن خدا احیا کرده.

به عبارت دیگر: در فعل الله، اسناد احیا به خدا داده می‌شود، اما در مظهر یا محیی شمردن حضرت ابراهیم (علیه السلام) به اذن خداوند، احیا به خود حضرت ابراهیم (علیه السلام) اسناد پیدا می‌کند، همان گونه که در قضیه حضرت عیسی (علی نبینا و آله و علیه السلام) نیز احیا به خود ایشان اسناد پیدا کرد.

و قبلاً این کلام (مظهر یا محیی) مورد مناقشه قرار گرفت و آنچه از ظاهر آیه استفاده می‌شود این است که حضرت ابراهیم (علیه السلام) می‌خواهد خود احیا را ببیند، احیا که فعل خدا است و از آیه، مظهر یا محیی بودن برای حضرت ابراهیم (علیه السلام) هیچ استفاده‌ی نمی‌شود.

اما نسبت به دلیل پنجم، قضیه این است که اگر از فاصله‌ی دور حضرت ابراهیم (علیه السلام) می‌خواسته احیا را ببیند، این اشکالی که ابومسلم مطرح می‌کند درست خواهد بود. ولی در نقل قضیه‌ی حضرت ابراهیم (علیه السلام)، هم شیعه و هم سنی این را دارند که حضرت ابراهیم (علیه السلام) سر این پرندگان را در دست شریف خودش گرفته بود و این اجزاء از کوه‌ها با یکدیگر التیام پیدا کردند و به بدن متصل شدند، یعنی حضرت ابراهیم (علیه السلام) به دست خودش احیای آنها را دید نه اینکه نگاه کند بر بالای کوه‌ها و آنجا احیا را ببیند تا اشکال بشود کوه‌ها فاصله‌اش خیلی زیاد بوده، چطور حضرت ابراهیم (علیه السلام) احیا را مشاهد نموده است.

اما اینکه گفته شود: حضرت ابراهیم رؤیت ملکوتی داشته، این رؤیت ملکوتی چه ارتباطی به «أَرْنِي» در آیه شریفه «وَإِذْ قَالَ

إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى» دارد؟

به بیان دیگر: تردیدی نیست که مراد از «أَرِنِي» در آیهی شریفه، رؤیت ظاهری و رؤیت عن حسّ است، اما مراد از آیه شریفه «فَسُبْحَانَ الَّذِي يَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ»، «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^[5] رؤیت باطنی است نه رؤیت عن حسّ و ظاهری، «نُرى» یعنی رؤیت باطنی اما «أَرِنِي» رؤیت عن حسّ و رؤیت ظاهری است.

بنابراین نمی توان گفت: چون حضرت ابراهیم (علیه السلام) ملکوت را می دیده حالا سرکوهها را هم می بیند. اولاً: ملازمه ای وجود ندارد، زیرا با اینکه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به معراج رفته و خیلی چیزها را هم دیده ولی در عالم ماده، شخصی را از دور نتواند ببیند این يك امر طبیعی است و در انسان، نقص شمرده نمی شود.

ثانیاً: کلمه «أَرِنِي» در آیه شریفه نظیر «حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً»^[6] است که به حضرت موسی (علیه السلام) گفتند: (ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد مگر اینکه خدا را آشکار به چشم خود ببینیم). کلمه «أَرِنِي» در اینجا نیز یعنی «أَرِنِي جَهْرَةً عن حسّ»، پس آیه شریفه ارتباطی به رؤیت باطنی ندارد تا از رؤیت ملکوتی جواب داده شود و نتیجه این شد که سر پرندگان در دست شریف حضرت ابرهیم (علیه السلام) بوده و خداوند تبارک و تعالی اجزاء پرندگان را به یکدیگر التیام داد و هر پرنده ای را به سر خودش که در دست شریف حضرت ابراهیم (علیه السلام) بود متصل کرد لذا حضرت ابراهیم (علیه السلام) احیا را دید.

حالا اگر کسی بگوید چنین قضیه ای معلوم نیست که گفته شود: سر پرندگان در دست شریف حضرت ابراهیم (علیه السلام) بوده بلکه بعد از اینکه خداوند این اجزاء را به هم متصل کرد و آنها را زنده کرد، حضرت ابراهیم (علیه السلام) مشاهد کرد که همان پرنده ای که قبلاً ذبحش کرده و سر کوه گذاشته و جزء جزءش کرد و کوبید، الآن دارد به سمتش می آید همین کفایت در احیا می کند و لازم نیست که از اینجا کوه را ببیند، همین که نزدیکش می آیند «يَأْتِيَنَّكَ سَعْيًا»، این می بیند پرنده زنده شده و می آید، همین کفایت در احیای خودش می کند.

دلیل ششم ابی مسلم به نقل از صاحب تفسیر تسنیم و نقد آن

ابومسلم می گوید: آیه ای «260» که مربوط به حضرت ابراهیم (علیه السلام) است با آیه «259» که مربوط به حضرت عزیر است يك فرقی دارد و آن این است که در آیه «259» که می فرماید: «فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^[7]، ظهور در این دارد که حضرت عزیر (علیه السلام)، احیای واقعی را دید اما در اینجا به حضرت ابراهیم (علیه السلام) امر می شود «وَأَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» این اختلاف در تعبیر دلالت بر این دارد که این يك رخداد خارجی نبوده، يك ذبح خارجی نبوده بلکه يك تمثیلی بوده به این نحو بوده که این حیوانات و پرندگان را جلد خودت کن و سر کوه بگذار و بعد صدایشان بزن و به سمت تو می آیند، همین سبب می شود که بدانی «أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» اما در قضیه آیه پیشین که «فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ» آمده، «تَبَيَّنَ» ظهور در احیا و اماتهی خارجی دارد.

صاحب تفسیر تسنیم در جواب از کلام ابی مسلم می فرماید: محور سخن در این آیه «260» عزت و حکمت است، «وَأَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»، از این رو، این دو اسم حسن از اسماء خداوند تبارک و تعالی، نشان از این است که خلیل حق (یعنی حضرت ابراهیم) مظهر عزیز و حکیم شد. عزیز یعنی نفوذ ناپذیر و حکیم یعنی محکم کار، کسی که بر اساس برهان کار می کند، حضرت ابراهیم (علیه السلام) قبلاً اسماء حسناي خدا مانند عزیز و حکیم را به علم الیقین آگاه بود، به عین الیقین هم شاهد بود اما در این قضیه ی «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى» به حق الیقین رسید، یعنی شد مظهر عزّت و حکمت خدا، از این رو هیچ امری مانع از احیا و اماتهی او نشد.

اولاً: حالا این بیان چطور از این آیه استفاده می شود، در حالی که خداوند تبارک و تعالی نمی گوید «وَأَعْلَمُ أَنَّكَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» بلکه خداوند می فرماید: «وَأَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»، نمی توان گفت: خود حضرت ابراهیم (علیه السلام) به مظهر عزت و حکمت رسید، زیرا عزت و حکمت در آیه شریفه، مختص به خداوند تبارک و تعالی است و مطالبی که ایشان فرمودند از آیه استفاده نمی شود.

ممکن است از براهن دیگر فلسفی یا عرفانی به يك نتایجی رسید ولی با قطع نظر از اینها، آیه می گوید: قدرت خدا در دو صفت عزت و حکمت وجود دارد، خدا چون عزیز و حکیم است می تواند احیا کند و هر کسی که به این مرتبه برسد که بداند خداوند عزیز و حکیم و این دو صفت را برای خداوند متعال قائل باشد، مسئله ای احیای موتی برای او خیلی روشن و واضح خواهد بود که جزء مقدورات خداوند تبارک و تعالی است و دیگر نباید هیچ استبعادی در مورد او داشته باشد.

ثانیاً: این بیان، چطور جواب از ابومسلم شد؟ ابومسلم می گوید این اختلاف در تعبیر در دو آیه شریفه، گواه بر این است که جریان حضرت ابراهیم (علیه السلام) از باب تمثیل بوده نه از باب ذبح خارجی، از این رو در جواب گفته شود: حضرت ابراهیم (علیه السلام) مظهر عزت و حکمت است رد بر کلام ابو مسلم نخواهد بود.

البته ریشه این کلام آن است که ایشان معتقد است که خداوند تبارک و تعالی، حضرت ابراهیم (علیه السلام) را مظهر یا محیی قرار داده، در حالی که هیچ جای آیه دلالت بر این معنا ندارد.

اما در پاسخ از ابی مسلم باید گفت: آیا این اختلاف در تعبیر دلالت بر عدم وقوع خارجی دارد؟ جواب این است که خیر، درست است آنجا خود حضرت عزیز (علیه السلام) فرمود: «أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»، در اینجا خداوند متعال به حضرت ابراهیم (علیه السلام) می فرماید: «وَأَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» و این اختلاف در تعبیر، ملازمه ندارد که گفته شود پس در اینجا چیزی در خارج واقع نشده و مسئله ای تمثیل است، پس پاسخ این شد که اختلاف در تعبیر، ملازمه ای با صحّت ادعای ابومسلم ندارد.

و این جمله «وَأَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» تأکید بر آن است که حضرت ابراهیم (علیه السلام) قبلاً به عین الیقین می دانسته که خداوند متعال، عزیز و حکیم است. اصلاً چه دلیلی وجود دارد بر اینکه در همه چیز، انسان باید به حق الیقین برسد؟ آیا انبیاء در تمام اوصاف الهی به حق الیقین رسیدند؟ خود صاحب تفسیر تسنیم تصریح کردند که بی بردن به کُنه اراده ای ذات خداوند متعال محال است حتی عین الیقین و علم الیقین آن.

پس دلیلی وجود ندارد که گفته شود حضرت ابراهیم (علیه السلام) مظهر این اوصاف شد، چیزی که در عرفان و با اصطلاحات عرفانی سازگاری دارد با ظاهر این آیات سازگاری ندارد. قرآن می فرماید: «وَأَعْلَمُ» بدان، سؤال این است که مگر حضرت ابراهیم تا حالا نمی دانسته؟ پس این تأکید است و به سبب این قضیه، علم وی قوت بیشتری پیدا کرد به چون مشاهده کرد، از علم الیقین به عین الیقین رسید، اما چه ملازمه ای دارد که گفته شود: حضرت ابراهیم (علیه السلام) مظهر عزت و حکمت خدا شد.

مراد از جزء در آیه شریفه «ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُمْ جُزْءًا» بنابر نظریه تمثیل و نقد آن

آخرین نکته در آیه شریفه این است که ابومسلم می گوید چون کشتار و ذبحی در کار نبوده پس مراد از «جُزْءًا» در آیه مورد

بحث «واحداً» است؛ یعنی خداوند متعال به حضرت ابراهیم (علیه السلام) فرمود: چهار تا پرنده بگیر و به خودت عادت برده و زنده‌شان را سر کوه بگذار و صدایشان کن و به سراغت می‌آیند همان طوری که در اثر عادت کردن به تو، با صدای تو اینها به سمت تو می‌آیند این مردم هم چون مخلوق من هستند، روز قیامت وقتی صدایشان بزنم اینها برانگیخته می‌شوند. پس بنابر قول ابو مسلم، «جُزْءاً» به معنای واحد می‌باشد یعنی یکی یکی این پرندگان.

اما طبق بیان مشهور یعنی حضرت ابراهیم (علیه السلام) این چهار تا پرنده را ذبح کرد، خون، گوشت، پوست، پر و استخوان همه را کوبید و قاطی کرد سپس از هر کدام، یک جزئی که متشکل از چند پرنده بود بر سر کوهی گذاشت.

کلام ابو مسلم خلاف ظاهر است زیرا جزء یعنی جزئی از این ترکیب و جزئی از این مرکب و کل، نه واحد از این اربعه را که ابو مسلم مطرح کرده.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] □ یس، 82.

[2] □ یس، 82.

[3] □ یس، 83.

[4] □ ج 12، ص: 298-303.

[5] □ «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ» انعام، 75.

[6] □ «وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ» بقره، 55.

[7] □ «أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانْظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَ انْظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَ لِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَ انْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنْشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوها لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» بقره.